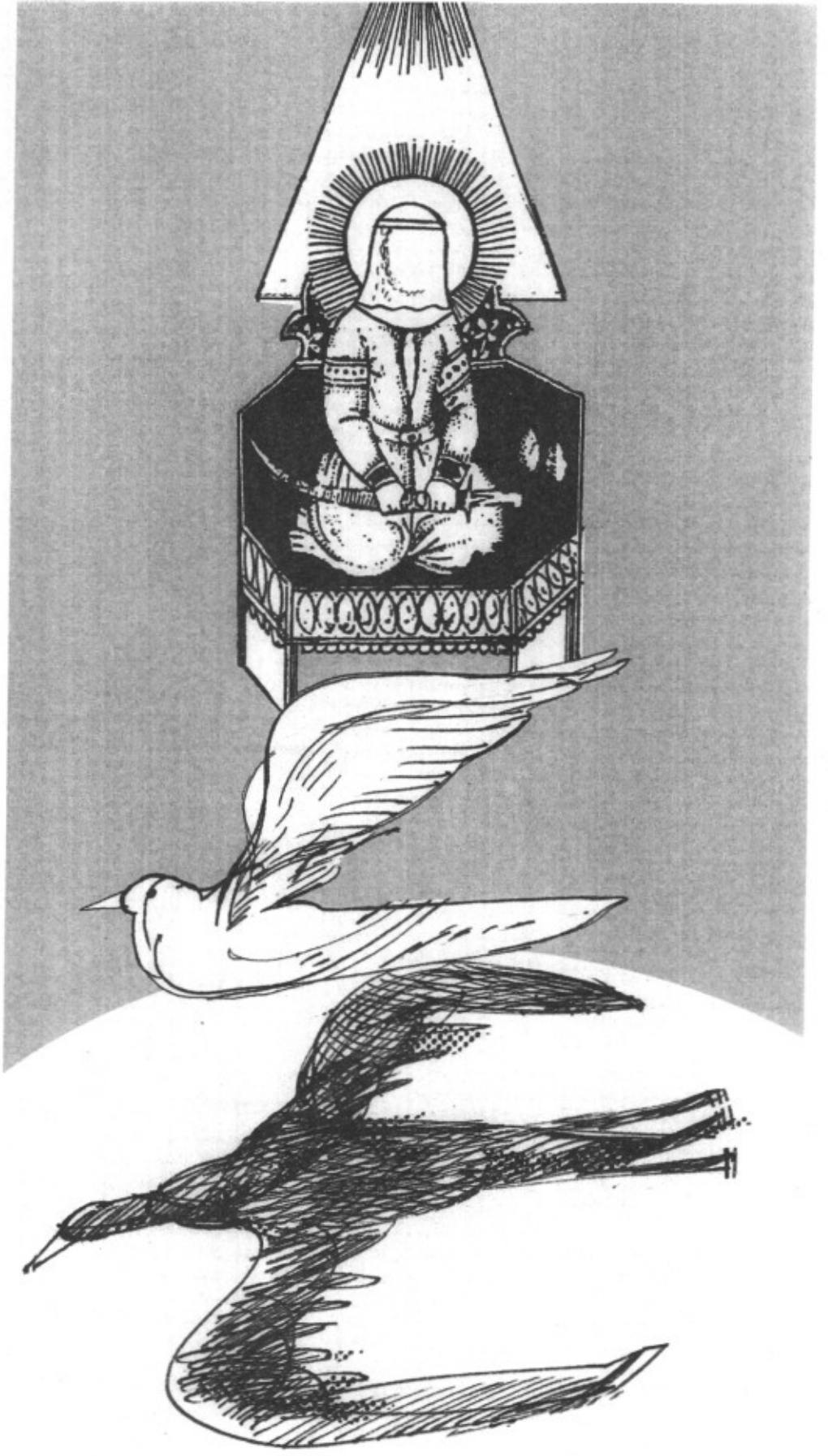

# دین برای همیشه

## ملاحظاتی در باب جامعیت و کمال دین

آیت‌الله احمد بهشتی

در اینکه اسلام از نظر پیروان آن، دینی جامع و کامل است، جای گفت‌وگو نیست. قرآن کریم می‌فرماید: «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا؛ امروز کافران از دین شما نومید شدند؛ از آنها نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام ساختم و به اسلام، به‌عنوان دین شما راضی شدم» (مائده/۳).

آن روزی که کفار از دین مسلمانان نومید شدند و امیدهای آنان بر باد رفت، چه روزی بود؟ آن روز که دین به کمال و تمامیت رسید و خداوند خشنود شد از اینکه اسلام، دین بشریت باشد کدامین روز بود؟ آیا روز یأس، همان روز اکمال و اتمام است؟ مفسران کلام الهی پذیرفته‌اند که این دو، در یک روز بوده است. اما آیا روزی که آیه نازل شد، همان روز یأس کفار و اکمال دین و اتمام نعمت بود؟

علامه طباطبایی، به نقد نظریات گوناگون برخاسته و در تعیین روز نزول آیه و روز اکمال و اتمام، سرانجام به نظریه‌ای رسیده که در خور تأمل است. احتمالات مورد نقد و نظر به این قرار هستند:

۱ - مقصود از آن روز، روز معینی نیست بلکه مقصود زمانی است که با بعثت پیامبر و دعوت او، اسلام ظهور می‌کند و شجره طیبه آن می‌روید و به رشد و پویایی می‌پردازد.

این احتمال درست نیست زیرا ظاهر آیه، این است که در روز نزول آیه مورد بحث، مسلمانان دینی داشته‌اند که کفار در انتظار زوال آن بوده و مسلمین از آنها بیم و هراس داشته‌اند و این، با آغاز ظهور اسلام سازگار نیست.

۲ - مقصود، روز فتح مکه است؛ چرا که در آن روز خداوند، نیرنگ مشرکان قریش را باطل کرده، شوکت و صلابت آنها را درهم شکست و بنیان دینشان را ویران کرد؛ از این رو امید خود را از دست دادند و دانستند که توان مبارزه با اسلام و جلوگیری از پیشرفت آن را ندارند. این احتمال با جمله «الیوم اکملت لکم...» که از سیاق آیه، وحدت «روز» استفاده می‌شود، سازگار نیست چرا که روز فتح مکه، روز اکمال دین و اتمام نعمت نیست بلکه دین هنوز مراحلی دیگر را طی می‌کند.

۳ - مراد از «الیوم»، روز نزول آیه برائت است که اسلام گسترش یافته و آثار شرک، محو و آداب و سنن جاهلیت فراموش شد و در اماکن مقدس، هیچ مشرکی دیده نشد و هیچ‌یک از شعائر شرک در مقابل شعائر توحیدی خودنمایی نکرد.

اما این نیز به مفهوم اکمال دین و اتمام نعمت نیست. نزول آیه برائت، به سال نهم هجری مربوط است؛ حال آنکه پس از نزول آن آیه کریمه، آیات بسیاری در زمینه حلال و حرام نازل شد که تا ارتحال جانگداز نبی اکرم (ص) ادامه داشت. در سوره مائده که آخرین سوره نازل شده بر پیامبر است، همچنان آیات بسیاری در زمینه حلال و حرام وجود دارد.

۴ - با توجه به اینکه احتمالات سه‌گانه فوق مردود است، این احتمال می‌ماند که مراد از «الیوم»، همان روزی است که آیه «الیوم یئس الذین کفروا...» نازل شده است. همه مفسران، جمله‌های «الیوم یئس الذین کفروا» و «الیوم اکملت لکم دینکم...» را به یکدیگر مربوط می‌دانند. اگر آن روز، روز فتح مکه یا روز نزول آیه برائت نبوده است، پس چه بوده است؟! آیا روز عرفه یعنی روز نهم ذی‌الحجه سال دهم هجری؟ مگر در روز عرفه آن سال چه اتفاقی افتاده که کفار را مایوس کرده و اکمال دین و اتمام نعمت را باعث شده باشد؟

کفار قریش که در روز فتح مکه (سال هشتم) مایوس شده بودند؛ کفار عرب هم با نزول آیه برائت در سال نهم مایوس شدند و مراد، یأس همه کفار عالم هم نمی‌تواند باشد زیرا قطعاً در روز عرفه سال دهم هجرت که مسلمانان در مناسک حج هستند، اتفاقی جهانی نیفتاده و کفاری که خارج از جزیره‌العرب هستند، هنوز دارای شوکتند و از دین و آیین خود مایوس نشده‌اند. پیامبر اکرم (ص) پیش

از آن، دستورهای فراوانی در زمینه فرایض دینی و از جمله حج صادر فرموده بود و آنچه در روز عرفه بیان کرده، تنها حکم حج تمتع بوده که آن هم بعد از رحلت آن حضرت مهجور شد. در این صورت، آموزش حج تمتع، نمی‌توانسته موجب اکمال دین باشد. به‌علاوه بیان حکم حج، چه ارتباطی با یأس کفار دارد؟

نمی‌توان ادعا کرد که در روز عرفه، بقایای احکام اسلامی نازل شد و دین با بیان احکام باقیمانده، به اکمال و اتمام رسید، زیرا بعد از روز عرفه هم احکام دیگری همچون آیات مربوط به «کلاله» و «ربا» نازل شده است.

بنابراین بی‌شک مراد، روز غدیر است؛ هجدهم ماه ذی‌الحجه سال دهم هجری، همان روزی که پیامبر اکرم در مراجعت از سفر حج، در غدیر خم، نزول اجلال فرموده، در میان جمعیت انبوه مسلمانان، علی[4] را به خلافت و امامت برگزید. این احتمال با روایات هم موافق است. اینک جای این سؤال باقی است که «نصب امام و تعیین جانشین پیامبر چه تاثیری در یأس کفار، اکمال دین، اتمام نعمت و خشنودی خدا داشته است؟».

در حقیقت باید روشن شود چه اتفاقی افتاده که چهار خاصیت بسیار مهم و سرنوشت‌ساز دارد:

**۱ - یأس کفار**: کفار برای طرد اسلام از صحنه زندگی مردم، توطئه‌ها کردند، خون دل‌ها خورده و کشته‌ها دادند و گرچه در بسیاری میادین شکست خوردند اما قطعا هنوز مایوس نشده بودند. آنان امید داشتند که با رحلت پیامبر خدا، امت اسلام متلاشی شده و تعلیمات اسلامی به فراموشی سپرده شود. تنها نقطه امید کفار همین بود. ولی اگر خداوند برای دوران پس از رحلت پیامبر، رهبر و امامی بر مردم بگمارد که کار حفظ دین، تدبیر امور و ارشاد امت را همچون خود پیامبر دنبال کند و بقای حکومت اسلامی در مسیر صحیح تضمین شود، آخرین امید کفار نیز مبدل به یاس خواهد شد؛ در این صورت ترس از کفار معنی ندارد. ولی باید از خدا ترسید. یعنی مؤمنان باید در امر خلافت که امید کفار را از میان برده، از خدا بترسند و کاری نکنند که خدا را به خشم آرند.

**۲ و ۳ - اکمال دین و اتمام نعمت**: اکمال و اتمام از نظر معنی به هم نزدیکند. راغب اصفهانی، «کمال» شیء را حاصل شدن هدف آن و «تمام» شیء را رسیدن آن به حد و مرتبه‌ای می‌داند که نیازی به خارج از خود نداشته باشد.

محققان با الهام گرفتن از آیات قرآن، «تمام» و «کمال» را این گونه تحلیل کرده‌اند: برخی از امور به گونه‌ای هستند که با بودن همه اجزا، اثر بر آنها مترتب می‌شود و بدون یکی از آنها، مترتب نخواهد شد؛ مانند روزه که اگر در یک جزء از اجزای روزه ترک امساک شود، باطل است. در اینجا واژه «تمام» به کار می‌بریم؛ مثل «أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى الَّيْلِ؛ روزه را تا شب به اتمام برسانید» (انعام/۱۱۵). در مورد اجزای نماز نیز این گونه است. اگر کسی یک جزء واجب از نماز را عمدا به جای نیاورد، نمازش ناقص است و اثری بر آن مترتب نیست. برخی دیگر، اموری هستند که اثر، وابسته به حصول همه اجزا در آنها نیست بلکه هر جزئی، اثری دارد؛ مانند روزه ماه رمضان که روزه هر روز، اثری دارد و اثر مجموع روزه‌های یک ماه، مجموعه آثار هر روز است. در اینجا از واژه «کمال» استفاده می‌کنیم؛ مثل «مَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ ثَلاثَةِ أَيّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشَرَةٌ كامِلَةٌ» (بقره/۱۹۶). در این آیه از کسی که پول قربانی ندارد، خواسته شده که سه روز در حج و هفت روز بعد از مراجعت، روزه بگیرد تا ده روز کامل شود.

آنچه در روز غدیر اتفاق افتاده دو وجهه دارد؛ هم «کمال دین» و هم «تمام نعمت» است؛ یعنی دین به‌منزله یک «کل استغراقی» تلقی شده و مشتمل بر دستورهایی است که هر کدام، هدف خاصی دارد و «هدف مجموع» مجموع اهداف یکایک دستورهاست. اینجاست که حادثه مورد نظر، دستور مهمی بر دستورهای دین افزوده و آن را کامل کرده است و اگر آن حادثه نبود، دین کامل نشده بود؛ گو اینکه به قول طبری دستورهای دیگری هم بعد از این قضیه ممکن است نازل شده باشد، اما آنها در کمال دین نقشی ندارند ولی این حادثه خاص، موجب اکمال دین است.

«نعمت» چیست که اگر این حادثه نبود، ناتمام می‌ماند و عینا مانند نماز یا روزه‌ای بود که مکلف، آن را قطع می‌کرد و به پایان نمی‌برد و اگر این حادثه باشد، همچون نمازی است که «أَوَّلُها التَّكْبِيرُ وَآخِرُها التَّسْلِيمُ» و سایر اجزا نیز هر کدام به جای خود است؟ این نعمت، نعمت «ولایت» است؛ یعنی ولایت خدا، رسول و اولی‌الامر. پس دین بدون «ولایت» همچون کالبدی بی‌روح است و اما ولایت هم تنها به ولایت خدا تمام نمی‌شود و الزاما باید به ولایت رسول پیوند یابد. ولایت رسول هم لازم است، اما تمام نیست؛ زمانی تمام می‌شود که ولایت اهل بیت(ع) را در پی داشته باشد.

**۴ - دین پسندیده (رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِينًا)**: معلوم می‌شود آن دینی که از نظر تشریع به کمال نرسیده و از نظر نعمت «ولایت» تمام نیست، مرضی و پسندیده خدا نیست و به همین جهت است که به دنبال یأس کفار، اکمال دین و اتمام نعمت فرمود: «وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِينًا» و بدین ترتیب وعده‌ای که خدا در سوره نور داده بود، در سوره مائده تحقق یافت: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَما اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا؛ خداوند به آنهایی از شما که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، وعده داده است که آنها را روی زمین خلیفه کند همان گونه که پیشینیان آنها را خلیفه کرد و دینشان را که برایشان پسندیده است، برای آنها استوار و متمکن سازد و خوف آنها را مبدل به امن کند که مرا بپرستند و چیزی شریک من قرار ندهند» (نور/۵۵).

جامعیت دین به این است که هم به دنیای مردم نظر داشته باشد و هم به آخرت آنان؛ آن هم نه به گونه‌ای که میان دنیا و آخرت، دیواری به ضخامت دیوار چین قرار دهد

## چگونگی جامعیت و کمال

با عنایت به آیه سوم سوره مائده و مضامین دیگر اسلامی، هیچ مسلمانی نیست که دین را ناقص - اعم از «ناتمام» یا «غیر کامل» - بداند. دین، شجره طیبه‌ای است که به اعتبار «نعمت»، تام و تمام و به اعتبار جنبه‌های اعتقادی و اخلاقی و فقهی، «کامل» است. این مطلب، به طور قطع مورد قبول همه مذاهب اسلامی است و اگر اختلافی درباره آن باشد در این است که آیا آنچه دین را کامل و نعمت را تمام کرده، قضیه مهم غدیر خم بوده است یا قضیه‌ای دیگر.

## جامعیت و کمال دین در چیست؟

قدر مسلم این است که دین، نسبت به آنچه در قلمرو آن باشد، ساکت نیست و از این حیث، جامع و کامل است. اما آیا سیاست، امامت و رهبری امت، به دین مربوط است یا نه؟ آیا امور دنیوی بشر در قلمرو دین است یا نه؟ و آیا دین در این امور، سکوت کرده یا خیر؟ آیا دین، اخروی است یا دنیوی؟ و یا هم دنیوی و هم اخروی است؟ آیا کاری به دنیای مردم نداشته و دنیا را به قیصرها و آخرت را به پیامبران واگذارده است یا اینکه همچون برهان برخی فلاسفه بر نبوت، بگوییم که پیامبران آمده‌اند تا تنها روابط اجتماعی مردم را درست کنند و جلو تعدیات و تجاوزات را بگیرند؟

بسیار دشوار بلکه محال است که بگوییم دین فقط دنیوی یا فقط اخروی است چرا که دنیا مقدمه و مزرعه آخرت و آخرت، نتیجه و ثمره دنیاست و بنابراین دین نمی‌تواند دنیوی محض یا اخروی محض باشد. پس جامعیت دین به این است که هم به دنیای مردم نظر داشته باشد و هم به آخرت آنان؛ آن هم نه به گونه‌ای که میان دنیا و آخرت، دیواری به ضخامت دیوار چین قرار دهد و برای هر یک، بدون ارتباط با دیگری برنامه‌ریزی کند.

به هر حال، هیچ مسلمانی در مسأله جامعیت و کمال دین، بحث کبروی ندارد اما به لحاظ صغروی و مصداقی جای بحث باقی است که مرز دین تا کجاست. دین اگر نسبت به مسائل درون مرزی خود سکوت کرده باشد، هرگز نمی‌تواند تمام و کامل باشد اما اگر نسبت به مسائل برون مرزی خود سکوت کند، به تمامیت و جامعیت آن، لطمه‌ای وارد نمی‌شود؛ گرچه ممکن است به قاعده لطف، در مسائل برون مرزی خود نیز وارد شود و راه را بر انسان‌ها بگشاید چنان که داود[5]، زره می‌بافد و این صنعت را که به حکم «وَعَلَّمْناهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ» (انبیا/ ۸۰) از خدا آموخته، به مردم نیز می‌آموزد یا نوح کشتی می‌سازد و صنعت کشتی‌سازی را - اگر نگوییم ابداع می‌کند - رونق می‌بخشد و زمینه پیشرفت آن را فراهم می‌سازد. یوسف، مدیریت کشاورزی مصر را بر عهده می‌گیرد و کشوری را با همسایه‌های آن در قحط‌سالی هفت‌ساله از خطر گرسنگی و نابودی نجات می‌بخشد و....

موسی به قارون می‌گوید: «وَابْتَغِ فِيما آتاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيا وَأَحْسِنْ كَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (قصص/ ۷۷).

دین از بشر نمی‌پذیرد که آخرت خود را به دنیا بفروشد و دنیا را هدف نهایی قرار داده، آخرت را فدای دنیا کند چرا که خداوند فرموده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَياةَ الدُّنْيا بِالْآخِرَةِ» (بقره/۸۶).

دین، سعادت دنیا و آخرت مردم را می‌خواهد و در دعاهای قرآنی آمده است که «رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنا عَذابَ النَّارِ» (بقره/ ۲۰۱).

دنیای منهای آخرت در نظر دین، متاع غرور و کالای فریب است و به همین جهت فرمود: «وَما الْحَياةُ الدُّنْيا إِلا مَتاعُ الْغُرُورِ» (آل عمران / ۱۸۵).

از نظر دین، دنیا محل عبور و آخرت محل استقرار است. علی(ع) فرمود: «إِنَّما الدُّنْيا دارُ مَجازٍ وَالْآخِرَةُ دارُ قَرارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ وَلا تَهْتِكُوا أَسْتارَكُمْ عِنْدَ مَنْ يَعْلَمُ أَسْرارَكُمْ وَأَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْها أَبْدانُكُمْ[1]»، باید از این دنیا توشه برگرفت و نباید پیش خدا پرده‌دری کرد. باید قبل از خروج بدن، دل را از این دنیا خارج کرد؛ دنیایی که اگر به‌عنوان راه آخرت و وسیله رشد و تزکیه و استکمال انسان‌ها مورد استفاده قرار گیرد، درخور ستایش است، نه در خور مذمت. از این رو امیرالمؤمنین(ع) شخصی را که زبان به مذمت دنیا گشوده بود، ملامت کرد و فرمود: «أَتَغْتَرُّ بِالدُّنْيا ثُمَّ تَذُمُّها إِنَّ الدُّنْيا دارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَها وَدارُ عافِيَةٍ لِمَنْ فَهِمَ عَنْها وَدارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْها وَدارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنِ اتَّعَظَ بِها ...[2]».

اما دنیایی که هدف باشد (و نه وسیله رشد و تهذیب و استکمال)، هم خودش بی‌اعتبار است و هم دارنده آن؛ از این رو علی(ع) درباره آنان می‌فرماید: «يَتَناقَصُونَ فِي دُنْيا دَنِيَّةٍ وَيَتَكالَبُونَ عَلى جِيفَةٍ مُرِيحَةٍ؛ بر سر دنیای دون بر یکدیگر پیشی گیرند و چون سگ‌ها این مردار گندیده را از هم می‌ربایند[3]».

آری دنیای بی‌هدف، پست و دنی است و حکم مردار متعفن دارد و دنیاداران همچون سگان لاشخورند.

## قلمرو دین؟!

با توجه به اینکه دنیا مقدمه آخرت و راهی برای رسیدن به آن است، می‌توان گفت که اصولا همان‌طور که دین نمی‌تواند نسبت به مسأله‌ای از مسائل اخروی بی‌تفاوت باشد، نسبت به مسأله‌ای از مسائل دنیوی نیز نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد.

موجودی که فرزند این دنیاست و از راه دنیا متوجه آخرت می‌شود، به هیچ وجه نمی‌تواند بیگانه از دنیا باشد، چنان که بیگانه از آخرت نیست. علم، فرهنگ، تمدن، حکومت، سیاست، اقتصاد، هنر، صنعت، کشاورزی، دامداری، خانواده، اجتماع و فرد، به اعتباری، در قلمرو دین هستند و طبیعی است که دین جامع و کامل باید در باب همه آنها قانون و ضابطه بدهد. بشر در حقوق و اخلاق و عبادات، نیازمند دین است. درست است که بشر با عقل عملی خود، حسن و قبح افعال و مبانی بسیاری از بایدها و نبایدها را - اگر اشعری فکر نکنیم - درک می‌کند و طبعا به درک مسائلی از اخلاق، عبادات و حقوق نایل می‌شود ولی این اندازه برای اخروی شدن دنیا و برای اینکه جریان زندگی دنیا به سلامت آخرت منتهی شود، کافی نیست و لذا علاوه بر حجت باطن (عقل)، به حجت ظاهر (انبیا و اولیا) نیازمندیم.

اگر دین، طرفدار اعتکاف در غار، رهبانیت، زهد خشک صوفیانه، تجرد گرایی قلندرانه و گریز از کار و تلاش و اجتماع و سیاست و فلاحت و صنعت بود و زندگی استثنایی و غیرطبیعی مرتاضان را وقعی می‌گذاشت، آنگاه حق داشتیم برای دین، مسائل برون مرزی و درون مرزی درست کنیم و دین جامع و کامل را محدود به مسائل خاصی در خور رهبانیت، ترک دنیا، تجرد، نفرت و گریز بدانیم.

اما می‌دانیم که اسلام غیر از این است. ریاضت اسلام، روزه واجب رمضان است و اعتکاف مستحب اسلام، سه روز ماندن در مسجد است و رهبانیت آن، جهاد است؛ چنان که پیامبر به عثمان بن مظعون که به خاطر مرگ فرزند و از شدت حزن، در کنج خانه عزلت گزیده و به عبادت می‌پرداخت فرمود: «يا عُثْمانُ إِنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَتَعالى لَمْ يَكْتُبْ عَلَيْنَا الرَّهْبانِيَّةَ إِنَّما رَهْبانِيَّةُ أُمَّتِي الْجِهادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ[4]». بدین ترتیب، هیچ امری از امور دنیا و هیچ عملی از اعمال بشر در حیات این دنیا، خارج از قلمرو دین نیست. در این موضوع، هیچ فرقی بین مسائل فردی، خانوادگی و اجتماعی نیست و صدالبته برخی از مسائل به خاطر اهمیتی که دارند، ضمن اینکه در قلمرو دین هستند، در درجه اول اهمیت قرار دارند.

اصولا نباید فراموش کرد که در قرآن کریم پیامبر گرامی اسلام به عنوان تزکیه کننده و تعلیم‌دهنده معرفی شده، چنان که می‌فرماید: «وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ» (جمعه/۲).

دین مبین اسلام تمام ابعاد وجودی انسان‌ها را از زمان انعقاد نطفه - بلکه قبل از آن - تا کودکی، جوانی، پیری، مرگ و پس از مرگ مورد توجه قرار داده و با دیدی وسیع، با تعلیم و تزکیه انسان، تمام مراحل وجود و همه علل و شرایط تکاملی از جمله اصلاح محیط اجتماعی را مد نظر قرار داده و برای رشد معنوی و تربیت او به نحوی بهتر و پسندیده‌تر، برنامه‌ریزی می‌کند. طبیعی است که تشکیل حکومت صالح نیز نمی‌تواند از مسائل برون دینی باشد. دینی که حتی مسأله مضمضه و استنشاق و ازاله موهای زاید و ناخن‌ها و نظافت بدن را از یاد نبرده، چگونه ممکن است در مسأله حکومت که از اهم مسائل دنیوی و اخروی بشر است، ساکت مانده و دم فرو بسته باشد؟ و مگر ساکت مانده است؟!

در قرآن کریم به مسأله حکومت، اهمیت ویژه‌ای داده شده و با آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء/۵۹)، حاکمیت، یکسره از نااهلان سلب شده و طوق اطاعت ظالمان و فاسقان و حاکمان به غیر «ما انزل» از گردن انسان‌ها برداشته شده و بهترین نوع اطاعت بر آنها واجب شمرده شده که در زمان حضور، اطاعت از معصوم و در عصر غیبت کبری، اطاعت از آنانی است که با انتخاب مستقیم یا غیر مستقیم مردم و بر حسب موازین و معیارهای تعیین شده از سوی شرع مقدس، زمام امور مسلمین را به دست می‌گیرند و این چنین، مضمونی دلنشین از حاکمیت فقهای جامع شرایط و امام گونه‌های عصر انتظار پدید می‌آورند. در روایات نیز بدان مطلب توجه اکید شده و راه حکومت طاغیان، ظالمان و بی‌خبران از اسلام و قوانین آن بسته شده و مخصوصا در روایتی از امام باقر[5] آمده است: «بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلى خَمْسَةٍ

اُسِّسَ عَلَی الصَّلوة وَالزَّکوة وَالحَجِّ وَالصَّوم وَالوِلایَة؛ اسلام بر پنج ستون استوار شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت».

زراره می‌پرسد: کدامیک برتر است؟ و چرا؟

حضرت می‌فرماید: «ولایت»؛ زیرا «مَفتاحُ الدَّلیلِ عَلَیهِنَّ». ولایت، افضل است، چرا که کلید بقیه است و زمامدار، انسان شایسته‌ای است که خود، دلیل و راهنما برای سایر احکام است.

راوی می‌پرسد: پس از ولایت، کدام افضل است؟ می‌فرماید: نماز؛ چرا که پیامبر خدا فرمود: نماز ستون دین شماست.

سپس فرمود: قله امور و کلید اشیا و خشنودی خدا، اطاعت از امام پس از معرفت اوست. خداوند فرمود: «مَن یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَد اَطاعَ اللهَ وَمَن تَوَلّی فَما اَرسَلناکَ عَلَیهِم حَفیظاً» (نساء/۸۰). اگر کسی شب‌ها عبادت کرده و روزها روزه بدارد و همه مالش را صدقه داده و همه ساله حج کند و ولایت ولی خدا را نشناسد تا آن را گردن نهد و همه اعمالش به دلالت او باشد، در ثواب آن اعمال حقی نیست و از صف اهل ایمان بیرون است...[۵]

از این روایت (با سند صحیح و دلالت روشن) استفاده می‌شود که حکومت در متن دین اخروی و خدایی است و دین منهای حکومت، هرگز نمی‌تواند سوق‌دهنده مردم به سوی خدا و آخرت باشد.

نکته در خور تأمل، این است که احکام تکلیفی پنج قسم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. طبعاً هیچ فعلی از افعال مکلفین، خارج از این احکام نیست.

چهار قسم اول به تعبدی و توصلی تقسیم می‌شوند. آنجا که فعل با ترک، نیاز به قصد قربت دارد، تعبدی و آنجا که نیاز ندارد، توصلی است. اما در مباحات، تقسیم به تعبدی و توصلی بی‌معنی است.

آیا دین اخروی، مردم را در امور مربوط به اداره کشور اسلامی به اباحیگری فراخوانده یا در این موارد مهم نیز احکام واجب و حرام دارد؟

ممکن است کسی بگوید نیازی نیست که دین این گونه مسائل را در قلمرو واجبات، مستحبات، محرمات، مکروهات قرار دهد بلکه در قلمرو مباحات هستند و انسان عاقل، خود در این موارد تصمیم می‌گیرد و نیازی به امر و نهی و تکلیف ندارد. بنابراین، حتی چنین کسی هم، معترف است که مسائل برون دینی نداریم و لو نیز - ناآگاهانه - تمام اعمال بشر را از نظر حکم و تکلیف، در قلمرو دین می‌شناسد. منتها ادعا می‌کند که امور سیاسی و حکومتی، نظیر بسیاری از مسائل دیگر جزو مباحات هستند. پس تنها باید بررسی کرد که آیا این گونه مسائل، به راستی در قلمرو مباحات هستند و تصمیم‌گیری درباره آنها کاملاً به اختیار بشر نهاده شده یا اینکه در قلمرو واجبات، محرمات و احیاناً مکروهات و مستحبات هستند و بشر، وظائف سیاسی نیز دارد و در این گونه امور، باید پیرو دین باشد.

بنابراین اختلاف بر سر برخی از مسائل است که آیا در قلمرو مباحات هستند یا در قلمرو واجبات و محرمات؟ نه اینکه آیا این مسائل، داخل در قلمرو دینند یا خارج و آیا از مسائل برون دینی‌اند یا درون دینی.

قطعاً در برخی از مسائل، اختلافی نیست که از جمله مباحات هستند؛ مثل اینکه ساعت رسمی کشور را یک ساعت جلو بیاوریم یا نیاوریم. مردم و سیاستمداران، بر حسب مصالح اجتماعی و اقتصادی می‌توانند در این موضوع تصمیم بگیرند. نه جلو بردن ساعت، مخالف دین است و نه نبردن آن، منصوص در دین است. درست مثل اینکه شخص یا خانواده‌ای می‌تواند درباره تعطیلات تابستانی خود تصمیم بگیرند که چگونه آن را بگذرانند؛ در خانه یا در سفر، در داخل یا خارج از کشور؛ آنچه مهم است، این است که هر تصمیمی بگیرند، باید با فعل حرام یا ترک واجبی توأم نباشد.

اختلاف درباره مسائل سیاسی و حکومتی است. آیا دین در این گونه مسائل، به بیان سلسله‌ای از وظایف و تکالیف پرداخته و همان گونه که در مسائل عبادی و تجاری، واجب و حرام مشخص شده، در این امور هم واجبات و محرمات داریم یا خیر؟ آیا اسلام بشر را در انجام و ترک افعال سیاسی و حکومتی، آزاد شمرده و امور سیاسی را از مباحات دانسته است؟ آیا اگر دین به این گونه امور توجه کند، صبغه خدایی و اخروی بودن خود را از دست می‌دهد و دنیوی می‌شود، یا اینکه به همان دلیل خدایی و اخروی بودن، باید به این گونه امور توجه جدی کند و برای هموار کردن راه زندگی سعادتمندانه اخروی و تقرب به خدا، مردم دیندار را به تشکیل حکومتی تشویق کند که معیارها و ضوابط خود را از دین بگیرد، مجری احکام خدا باشد و در عین حال، از نزکیه و تعلیم انسان‌ها چیزی دریغ ندارد؟

**نظری به بینش مخالف**

تفکیک‌کنندگان دین از سیاست و حکومت، سعی کرده‌اند که مسأله حکومت را از قلمرو دین اخروی و خدایی خارج کنند یا به تعبیر ما آن را در قلمرو مباحات قرار دهند. از جمله بازرگان در مقاله «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا» می‌گوید: «اصرار ما در منحصر دانستن هدف دین به آخرت و خدا و تفکیک رسالت انبیا از سیاست و اداره دنیا برای چیست؟ شعارهای دین برای دنیا یا دین و دنیا یا هم یک سلسله زیان‌ها و آفات و انحراف‌هایی به بار می‌آورد که نهایت آن، خسر الدنیا والآخرة شدن است[۶]».

می‌بینیم که وی کمابیش معترف است که دنیا مزرعه آخرت است و محال است که دین عنایتی به دنیا نداشته باشد، منتها حکومت را از قلمرو دین خارج می‌کند و ادعا می‌کند که بدون توجه به حکومت، می‌شود دنیا را مزرعه آخرت کرد؛ حال آنکه چنان که گفتیم هیچ چیز از قلمرو دین خارج نیست، گرچه برخی از امور در قلمرو مباحات دینی باشند. اما امر مهمی مثل حکومت به حال خود رها نشده و مباح هم نیست بلکه احکام متعدد از ابعاد متعدد متوجه آن است.

> دین اگر بخواهد - و حتما می‌خواهد - از مسیر دنیا به آخرت و خدا برساند، باید به همه لوازم آن تن دهد و دنیای مردم متدین را در اختیار قیصر و کسری نگذارد چنان که پیامبر اکرم (ص) چنین کرد

**استدلال اول: تبدیل توحید به شرک**

«وقتی بهبود زندگی فرد و اجتماع و مدیریت مطلوب دنیا، پایه‌ای آخرت و خدا، هدف و منظور دین قرار گرفت، اخلاص در دین و عبودیت خدا به محاق رفته، پس زده و فراموش می‌شود. بدین وسیله توحید تبدیل به شرک... شده و دیانت و دینداری از اصالت و خاصیت می‌افتد[۷]».

نویسنده سپس شواهدی از دوره رنسانس و دوره بعد از انقلاب اسلامی ذکر کرده، بدین وسیله می‌کوشد تا ثابت کند دینی بودن حکومت، صبغه توحیدی دین را از بین برده و شرک را جایگزین آن می‌کند.

**پاسخ**

همان‌طور که در صحیفه زراره ملاحظه کردیم و همان گونه که از آیات استفاده می‌شود، حاکم اسلامی، راهنمای توحید و رهگشای احکام عبادی و غیر عبادی اسلام است. او کسی است که دین را با توجه به ضوابط و معیارهای خود برای حکومت برگزیده، تا مجری دستورهای الهی و ناظر بر خلوص، بگانه پرستی، اخلاق نیکو و رفتار خداپسندانه باشد.

اگر حکومتی به نام حکومت دینی، توحید را به شرک بدل کند یا اخلاص در دین و عبودیت خدا را زائل کند آیا حکومتی دینی است که باید از آن اطاعت و حمایت کرد یا حکومتی ضددینی است که باید از اطاعتش سرباز زد و در راه زوال و سقوطش جهاد کرد؟

حاکم اسلامی در عصر حضور معصوم، مقام عصمت است و در عصر غیبت کبری، فقهای عادل و واجد شرایطی هستند که با شور و انتخاب است، به حکومت می‌رسند. آنان چگونه ممکن است شرک را به توحید بدل کنند؟! و چه تضمینی هست که اگر قدرت حکومتی را از نظارت و حاکمیت دین خارج کنیم، توحید محفوظ بماند و تزکیه و تعلیم مردم استمرار یابد؟

**استدلال دوم: ناامیدی مردم بر اثر ناتوانی حکام دینی**

اگر حکومت، دینی باشد، مردم بر اثر ناتوانی دین و شریعت در جوابگویی به مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی و حل مشکلات دائم فردی و اجتماعی دنیا، دچار یأس می‌شوند و از دین و ایمان انصراف پیدا می‌کنند. «وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید، مواجه با ناتوانی و عجز ادیان شوند و ببینند که متصدیان و مدافعان، ناچار می‌شوند که به اصلاح و التقاط با عجز و اعتراف بپردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می‌شوند[۸]».

نویسنده برای تایید مدعای خود چنین استشهاد می‌کند که مقدسین و متعصبین فکر می‌کنند که با دعا و درخواست از خدا کلیه آرزوها و مشکلات رفع می‌شود و هنگامی که می‌بینند از این راه به مقاصد خود نمی‌رسند، گرفتار یأس و بدبینی می‌شوند و به مکاتب و معتقدات مخرب روی می‌آورند.

**پاسخ**

مگر دینی بودن حکومت و اینکه حاکم اسلامی باید مطابق معیارهای دینی برگزیده شود، به معنای این است که دین باید جوابگوی مسائل بی‌شمار و نوظهور علمی و انسانی باشد؟ حکومت چه دینی باشد و چه غیر دینی، وظیفه دارد که در راه حل مشکلات دائم فردی و اجتماعی دنیای مردم در پی برنامه‌ریزی مدیریت صحیح باشد. تفاوت حاکم دینی و غیر دینی در این است که لولی خود را در برابر خدای مردم نیز مسئول می‌بیند و می‌داند که خداوند از کوچک‌ترین اعمال بشری نمی‌گذرد و دومی فرد مستبدی است که نه با خدا سروکار دارد و نه با مردم، یا فردی است که فقط ملاحظه مردم را می‌کند و چه‌بسا با ترفندهای ریا و حیله، مردم را راضی نگاه می‌دارد ولی به همه مصالح حقیقی آنان نظر یا التزام ندارد، گرچه احیاناً خدماتی هم می‌کند.

دینداران را باید با فرمول تزکیه و تعلیم و مطابق جهان‌بینی و ایدئولوژی اسلامی تربیت کرد تا بدانند که دعا بدون تلاش و کوشش مطلوب دین نیست. امیر مؤمنان فرمود: «الداعی بلاعَمَلٍ کالرامی بلاوَتَر»؛ دعاکننده بدون عمل مانند تیرانداز بدون زه است[۹]». در حدیث است که پیامبر اکرم فرمود: دعای مردی که در خانه بنشیند و بگوید «خدایا مرا روزی ده» و در راه طلب روزی تلاش نکند مستجاب نخواهد شد[۱۰].

حاکم و مدیر باتدبیر دینی در راه حل مشکلات، از تمامی نیروهای کارآمد بهره می‌گیرد، تخصص و تجربه آنها را در راه صحیح به کار می‌اندازد و با مشورت صاحبان نظر و ارباب رأی و تدبیر و خیرخواهان کشور و مردم، بر حل مشکلات فائق می‌آید. مردم متدین آگاه هم می‌دانند که راه صحیح حل مشکلات همین است، نه آنچه آقای بازرگان می‌گویند.

**استدلال سوم: تجارب تلخ**

از تصرف دین و دولت به دست رهبران شریعت، نتایج معکوس و تجربیات تلخی به دست آمده است. نویسنده از اظهار نظر درباره نظامی که پس از انقلاب اسلامی ایران به وجود آمده خودداری می‌کند و می‌گوید: «نظام خودمان... هنوز آخرین نمره امتحانی خود را نگرفته است[۱۱]». ولی با استفاده از تاریخ گذشته امت‌های توحیدی می‌گوید: «هزار سال ریاست بلامنازع دینی پاپ‌ها و حاکمیت کلیسای کاتولیک بر پادشاهان و اشراف و مردم، یادگاری جز جهل و تاریکی... و اختناق به جا نگذاشت... خلفای اموی و عباسی و عثمانی که خود را خلیفه رسول‌الله (و بعضی‌ها خلیفه‌الله) می‌خواندند، زمام ایمان و امور مسلمانان را در اختیار گرفته بودند... دین و سیاست در هم ادغام شده، اسماً «الله و اسلام» فرمانروا بودند، ولی عملاً دین از دولت فرمان می‌گرفت و دیدیم چه ظلم‌ها که به دودمان رسالت و شیعیان نکردند! چه بدعت‌ها و انحراف‌ها که در دین خدا وارد نساختند. سلاطین صفوی در کنار ارادتی که به ولایت علی[ع] و به ساحت مقدس امامان اهل بیت ابراز می‌داشتند، سرآمد سفاکی و شرابخوری و هرزگی نیز بودند. سلسله قاجار هم تظاهر به تقدس دینی و تبعیت از روحانیت شیعی می‌کردند و در استبدادگری و استکبار با زن‌بارگی و تجاوز به حدود شرع و حقوق خلق، باک از کسی نداشتند[۱۲]».

**پاسخ**

هیچ متدین آگاهی کلیسا یا خلافت اموی و عباسی و عثمانی و قاجار را مظاهر حکومت دینی نمی‌داند. آیا هر کس نام دین بر خود نهاد و قدرت حکومتی را قبضه کرد، حکومتش دینی است؟ چنین حاکمی دین را در قبضه سیاست درآورده، اما عنصری ضددین است. حاکم دینی باید برگزیده معیارها و ضوابط دینی باشد و راه و رسمی جز دین، پیش نگیرد.

**استدلال چهارم: حاکم‌شدن روش اکراه**

«اسلامی که با پشتوانه قدرت و روش اکراه پیش برود، بیشتر کالای شیطان است نه دین خدا. از یادآوری‌های مکرر و مؤکدی که خداوند عزیز حکیم به رسول خود و به گروندگان دینش می‌نماید، یکی «اِنَّما اَنتَ مُذَکِّرٌ لَستَ عَلَیهِم بِمُصَیطِرٍ» (غاشیه/۲۱-۲۲) و دیگر «لااِکراهَ فِی الدّین» (بقره/۲۵۶)... به انضمام ده‌ها آیه دیگر به صورت «ما جَعَلناکَ عَلَیهِم حَفیظاً» (انعام/۱۰۷)، «اِن اَنتَ اِلّا نَذیرٌ» (فاطر/۲۳)، «ماعَلَی الرَّسولِ اِلّا البَلاغ» (مائده/۹۹) و «ما اَنَا عَلَیکُم بِوَکیلٍ» (یونس/۱۰۸) است که دلالت به مأمور و موکل نبودن و مسئول کفر و دین مردم نشدن آن حضرت می‌نماید[۱۳]. نازل‌کننده قرآن نخواسته که آیینش جز از طریق اختیار و آزادی، با حفظ کرامت انسانی و با پشتوانه ارشاد و علم، ارائه و اجرا گردد...[۱۴]».

**پاسخ**

آیا اگر انسان‌های صالح بر مردم حکومت کنند و نظام عدل و کرامت و حریت را برقرار سازند، نتیجه‌اش این است که دین با روش اکراه پیش برود و کالای شیطان به مردم عرضه شود؟ در ذهن استدلال‌کننده، چهره کریهی از حکومت مجسم شده که سلاحی جز زورگویی، مکر، حیله، استبداد و خشونت ندارد و می‌خواهد با همین ابزارها دین خدا را حاکم کند. البته دین چنین حکومتی کالای شیطان است و هیچ دینداری حاضر نیست چنین حکومتی را به عنوان حکومت دینی بپذیرا شود. الگوی حکومت دینی، پیامبر، علی و امام مجتبی هستند که کرامت انسان را رقم می‌نهادند و در میان مردم، همچون خود آنان می‌زیستند.

نگارنده اطمینان دارد که از نظر مستشکل، حکومت پیامبر خدا و امیرالمؤمنین و پیامبرانی که به شهادت قرآن کریم، قبل از اسلام بر اریکه حکومت نشسته‌اند، در راستای شئون دینی و مقام هدایت و ارشاد آنها بوده و هرگز آنها را از جاده بلاغ، انذار و تذکیر خارج نکرده، آنها را در کژراهه اکراه نینداخته، عنوان مصیطر و حفیظ به آنها نداده و دین خدا را به صورت کالای شیطان در نیاورده است.

آنها اگر چه اندک حکومت کردند ولی خطوط روشن و دقیق حکومت دینی را ترسیم کردند و چنان تجربه شیرینی برای دینداران به یادگار گذاشتند که هرگز حکومت‌های غیردینی را جز از باب اضطرار و عناوین ثانویه، پذیرا نشوند که فرموده‌اند: لابُدَّ للناسِ مِن اَمیرٍ بَرٍّ اَو فاجِر[۱۵].

آری مردم را امیر باید و بدون شک، امیری ایدئال است که مظهر نیکی و خوش‌رفتاری باشد و اگر نبود، چاره‌ای جز امیر فاجر نیست. فرق این دو حکومت روشن است: «اَمّا الاَمیرُ البَرُّ فَیَعمَلُ فیهِ التَّقیُّ وَ اَمّا الاَمیرُ الفاجِرُ فَیَتَمَتَّعُ فیهِ الشَّقی[۱۶]»؛ حکومتی که بر پایه کردار نیک باشد، برهیزکار در آن کار خود

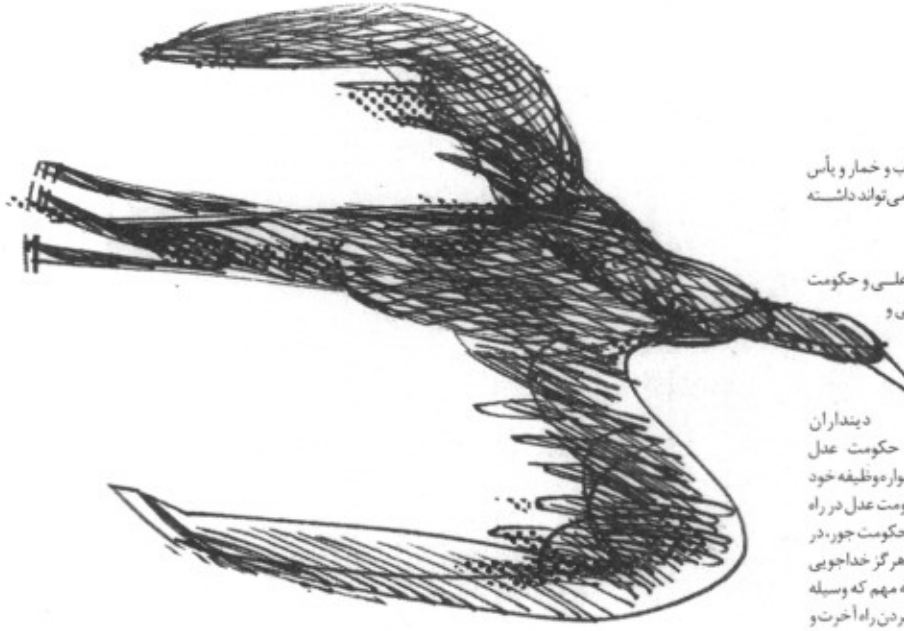

کند و حکومتی که بر اساس تبهکاری است، بدکردار در آن، بهره خویش برد» حاکم اسلامی کسی است که شیفته جاه و مقام نیست و عطش قدرت و سیطره ندارد.

**استدلال پنجم: افراط و تفریط**

«دین برای دنیا یا ترک دنیا به خاطر دین، دو حالت افراط و تفریط در دین هستند. این دو شعار، در حقیقت دو روی سکه واحدی هستند که به دست بشری جاهل، در ضرابخانه شیطان قالب خورده‌اند و قرآن، به‌شدت هر دو را رد می‌کند. یک روی سکه، نقش متفکران نزدیک‌نگر و انسان‌دوستان نارس را دارد که تصور کرده‌اند تعلیمات و تلقینات ادیان الهی به‌خاطر بهبود بخشیدن به زندگی افراد و حسن اداره اجتماعات بوده است و روی دیگر سکه، تصاویر راهدهای رهبان صفت و تارک‌دنیاهای مرتاض مسلک را نشان می‌دهد. کسانی که دنیا و خوشی‌های آن را دام‌های شیطان برای گمراهی انسان‌ها دانسته‌اند، معتقدند باید از تمام آنها پرهیز کرد و نفس اماره را به سختی و مشقت و محرومیت انداخت؛ در حالی که رضا و قصد خدا چنین نبوده و در قرآن مکرر اظهار می‌دارد نعمت‌هایی را که در زمین و آسمان است، برای شما آفریده و می‌خواهم از آنها بهره‌مند شده، شکر به جا آرید؛ ولی پیروی از گام‌های شیطانی که دشمن شماست، نکنید[12]»

**پاسخ**

آری باید از افراط و تفریط حذر کرد و راه اعتدال پیمود. اما راه اعتدال چیست؟ آیا اگر دینداران مخلص برای اجرای فرامین الهی به میدان آمده، حکومت را برای خدمت به خلق و تحصیل رضای خدا قبضه کنند و نااهلان را از سلطه بر این نهاد مقدس بازدارند، خلاف اعتدال است؟ آیا این، همان تفریطی نیست که باید دینداران از آن پرهیز کنند؟ حکومت کردن بر مردم هم سکه‌ای دو رو است؛ یک روی، آن است که حکومت را برای سلطه و ارضای تمایلات حیوانی و غیرانسانی بخواهیم که چنین حکومتی مذموم است، اما روی دیگر، آن است که حکومت، وسیله‌ای باشد برای انجام وظایف اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و خدمت به خلق و تحصیل رضای خدا. چنین حکومتی نه افراط است، نه تفریط و قطعا تشکیل چنین حکومتی، واجب کفایی و در مواردی واجب تعینی است.

حکومت، حساس‌ترین نهادهای اجتماعی است و باید انسان‌های واجد شرایط، به آن اهمیت دهند و نگذارند که طعمه‌ای در دهان نااهلان شود. امیرالمؤمنین[13] به اشعث‌بن‌قیس که والی آذربایجان بود، نوشت: «إنّ عملَکَ لیسَ لکَ بِطُعمَة وَلکنّهُ فی عُنُقِکَ امانَة؛ کاری که بر عهده توست، نان خورش تو نیست بلکه بار امانتی است بر گردن تو[14]». اصرار بر اینکه روی آوردن دینداران به حکومت، افراط در کار دنیا و باعث دنیوی کردن دین است، خود افراطی است که این امانت الهی را طعمه گرگ‌های حریص خواهد کرد و صالحان، تن به تحمل امانت نخواهند داد.

امام در ادامه نامه به اشعث فرمود: «آنکه تو را بدان کار گمارد، نگهبانی امانت را بر عهده‌ات گذارده؛ تو را نرسد که آنچه خواهی به رعیت فرمایی و بی‌دستوری به کاری دشوار درآیی. در دست تو مالی از مال‌های خداست و تو آن را خزانه‌داری تا به من بسپاری و امیدوارم که برای تو بدترین والیان نباشم».

**استدلال ششم: دین اخروی ـ ضرورتی برای بقای دین و دنیا**

«اعتقاد به اینکه پیامبران خدا صرفا خبردهندگان و تدارک‌کنندگان قیامت و آخرت و معرفی‌کنندگان خالق یکتا بوده‌اند و دنیا چیزی جز مزرعه و کشتزار یا میدان فعالیت و تربیت آدمی برای حیات جاودان و خدایی شدن انسان نیست، ضرورتی است نیروبخش برای بقای دین و دنیا و نگاهداری انسان‌ها. در چنین روزگار سراسر رنج و ملال ـ وقتی کار آدمی به آنجا برسد که زندگی و دنیا را سراسر سختی و تاریکی دیده و راه‌هایی برای امید و فرار نیابد و از خدا و دین که برایش درمان‌کنندگان درد و اداره‌کنندگان دنیا بودند، کاری ساخته نشود و نقشی در افکار و اعمال او نداشته باشند، آیا غیر از خودرهایی و روآوردن به شهوات و فساد و پناه‌بردن به خواب و خمار و یأس و انتحار، چه برنامه و سرنوشتی می‌تواند داشته باشد[15]»؟

**پاسخ**

آیا مردم در حکومت پیامبر و علی و حکومت داوود و سلیمان، گرفتار سرخوردگی و یأس و نومیدی شدند یا به عکس، با به‌کارافتادن صحیح نیروها، عزم‌ها قوی‌تر و راه مبارزه با مشکلات، هموارتر شد؟ دینداران راستین چه در زمان برقراری حکومت عدل دینی و چه در حکومت‌های جور، همواره وظیفه خود را انجام داده‌اند؛ گیریم در زمان حکومت عدل در راه تقویت بنیان آن حکومت و در زمان حکومت جور، در راه درهم شکستن بنیان آن بوده‌اند. هرگز خداجویی و آخرت‌گرایی، آنها را از این مسأله مهم که وسیله مؤثری در راه اصلاح دنیا و هموار کردن راه آخرت و تقرب به خداست، باز نداشته است.

همه دینداران راستین معتقدند: «اگر زندگی امروز ما خراب یا دشوار است، چرا زندگی فردا و همیشگی‌مان خراب باشد؟[16]» اما آیا خرابی زندگی این دنیا و دشواری آن، به خود ما مربوط نیست و آیا تلاش در راه اصلاح و تسهیل زندگی دنیوی مردم برای رضای خدا، مقدمه‌ای برای بهتر شدن زندگی فردا و حیات جاودانی نیست؟ آیا این گونه فکر کردن، به معنای گریز از مسئولیت و تن به استضعاف دادن و مستضعفان را در زیر سیطره مستکبران رها کردن نیست؟

قرآن کریم می‌گوید: «ما لَکُم لاتُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللهِ وَالمُستَضعَفینَ مِنَ الرِّجالِ وَالنِّساءِ وَالوِلدانِ» (نساء / ۷۵). چرا در راه خدا و در راه نجات مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ آیا جنگیدن بدون تشکیل حکومت ممکن است؟! آیا ترک جنگ و گریز از قدرت و شوکت حکومتی به معنای رها کردن مستضعفان در چنگال زورگویان و قلدران نیست؟

قرآن کریم می‌گوید: «إنَّ الَّذینَ تَوَفّاهُمُ المَلائِکَة ظالِمی اَنفُسِهِم قالوا فیمَ کُنتُم قالوا کُنّا مُستَضعَفینَ فِی الاَرضِ قالوا اَلَم تَکُن اَرضُ اللهِ واسِعَة فَتُهاجِروا فیها؛ آنان که فرشتگان جانشان را می‌گیرند، در حالی که به خود ستم کرده‌اند، به آنها می‌گویند: در چه وضعی بودید؟ گویند: در روی زمین مستضعف بودیم. گویند: آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن مهاجرت کنید؟!» (نساء / ۹۷).

از این دو آیه برمی‌آید که تن به استضعاف دادن و مستضعفان را در چنگال دژخیمان مستکبر رها کردن، مذموم است و حتما باید تن به مبارزه و جهاد و قتال داد. ولی مگر مبارزه و جهاد و قتال بدون تشکیلات و داشتن ارتش و سپاه ممکن است؟!

اگر زندگی امروز ما به علت سر باز زدن از وظایف اجتماعی و سیاسی و معطل گذاشتن امر به معروف و نهی از منکر و ترک جهاد و قتال با قدرتمندان مستکبر خراب باشد، نباید امید داشته باشیم که زندگی آخرت ما رضایتبخش و آباد باشد مگر اینکه خرابی زندگی به خاطر پیکار و مبارزه باشد؛ چنان که مجاهدین اسلام رنج‌ها و مرارت‌ها را به جان خریدند و دنیا را فدای آخرت کردند و بهترین زندگی را در آخرت برای خود فراهم کردند. می‌پذیریم که دین می‌خواهد انسان را به سوی خدا و زندگی سعادتمندانه آخرت سوق دهد ولی آیا آباد کردن خانه آخرت و تقرب به خدا بدون اصلاح معاش و بدون تنظیم صحیح و دقیق امور سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی ممکن است؟! اگر دین کاری به حکومت ندارد، پس چرا قرآن می‌گوید «وَاَعِدّوا لَهُم مَا اسْتَطَعتُم مِن قُوَّة وَمِن رِباطِ الخَیلِ تُرهِبُونَ بِهِ عَدُوَّاللهِ وَعَدُوَّکُم؛ تا می‌توانید در برابر دشمنان نیرو و اسب تهیه کنید تا دشمنان خدا و دشمنان شما از شما بترسند» (انفال / ۶۰). آیا نباید دنیا را از لوث وجود دشمنان خدا پاک شود؟ آیا اگر نشود دنیا را از لوث وجود آنان پاک کرد، نباید چندان قوی شد که آنها را جرأت دشمنی کردن نباشد؟!

**استدلال هفتم: منع از تدبیر و فعالیت**

«مسأله مهم‌تر زبان سنگینی است که طرز تفکر دین برای دنیا به بار می‌آورد؛ انتظار یا اعتقاد به اینکه بعثت پیامبران و تعلیمات آنان ـ کلا یا ضمنا ـ به خاطر اصلاح انسان‌ها و اداره صحیح امور فردی و اجتماعی آنها در دنیا می‌باشد و ادیان توحیدی، علاوه بر اصول و احکام عبادی، جامع اندیشه‌ها و رهنمودهای لازم برای بهبود زندگی افراد و جوامع بشری هستند، باعث می‌شود که مؤمنین و علاقمندان، احساس وظیفه و نگرانی نکنند و درباره مسائل و مشکلات خود و اجتماع و جامعه بشری ـ در صدد تدبیر و فعالیت و تلاش خارج از احکام دین بر نیایند، بلکه کافی خواهد بود که در انجام حدود و وظایف شرعی مراقبت لازم به خرج دهند تا دنیا و آخرتشان به وجه احسن تأمین گردد بدون اینکه احتیاج به کسب دانش‌ها و کنجکاوی و تفحص در مسائل و قوانین طبیعت و خلایق داشته باشند و به بسط روابط با دنیای خارج خودشان و اکتشافات و اختراعات برای چاره‌جویی مشکلات فزاینده زندگی و دنیا بپردازند؛ علاوه بر آن، ناچار شوند اصرار بورزند که شریعت و فقهشان چون از طرف خداست و کامل و جامع می‌باشد، به همان صورت که هست، جواب همه نیازها و اشکالات و ابتلاهای همه عصرها و انسان‌ها را داده و نباید چیزی در آن وارد گردد و تغییری در آن داد»[17]

**پاسخ**

اولا: باید توجه کنیم که فقه، علم به احکام و تکالیف است از روی ادله شرعی. فقیه باید با عنایت به منابع استنباط، تکلیف مردم را در رابطه با اعمال‌شان روشن کند، یعنی باید بگوید چه کاری حرام، کدامیک واجب و یا محکوم احکام دیگر (استحباب و کراهت و اباحه) است. فقیه باید از منابع دینی، احکام تمامی امور را در قلمرو زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی مردم بیان کند. او از جهت فقاهتش، برنامه‌ریز نیست و به همین جهت، هر فقیهی نمی‌تواند حاکم بر مقدرات مردم باشد بلکه علاوه بر فقاهت، شرایط دیگری هم دارد که فقها در آثار خویش درباره آنها بحث کرده‌اند. کامل بودن و جامع بودن فقه، مطلبی درست است اما نه به لحاظ اینکه به نیازها و اشکالات غیرفقهی عصرها و انسان‌ها نیز پرداخته باشد بلکه به لحاظ بیان احکام، کامل و جامع است و فقیه با احاطه‌ای که بر منابع و ادله دارد، می‌تواند احکام همه موضوعات را بیان کند، اعم از اینکه موضوع، در گذشته مطرح بوده یا مستحدثه باشد.

بنابراین اگر امروز مشکل ایدز گریبانگیر انسان‌ها شود، راه‌حل طبی این مشکل را نباید از فقه بجوییم بلکه باید ویروس آن را شناخت و راه علاج آن را کشف کرد. البته فقه در بیان احکام مربوط به این بیماری و معضل اجتماعی، جامع و کامل است. فقه وظیفه دارد که احکام مربوط به این پدیده را بیان کند اما وظیفه ندارد که واکسن ضدایدز را هم ساخته، طریقه واکسیناسیون را هم آموزش دهد. آری فقه را نباید تغییر داد ولی باید با کار ممتد، جدی و عمیق چنان پربارش کرد که پاسخگوی همه بایدها و نبایدها در همه زمینه‌ها باشد؛ این کار نه به معنای تغییر دادن آن است و نه وارد کردن چیزی در آن.

ثانیا: محال است که انبیای الهی که هدفشان خدا و آخرت است، دنیا را نادیده انگارند. مسافری که به شهری می‌رود، هدفش رفتن به آن شهر است اما وسیله سفر و راه و سایر ابزارها در رابطه با هدف، برای او مطرح است و باید راه هموار و امن و وسیله سفر مرتب و بی‌خطر باشد تا او را به مقصد برساند. دنیا راه آخرت و قرب به خداست. بی‌توجهی به دنیا، همان تفریطی است که استدلال‌کننده از آن بیمناک است.

ما باید از مسیر همین دنیا به خدا و آخرت برسیم. بدن ما مولود همین جهان و در عین حال، مرکب روح است؛ ما به این بدن نیاز داریم و به همین دلیل، چاره‌ای جز فعالیت صنعتی، کشاورزی، هنری، علمی و فرهنگی نداریم. این فعالیت‌ها نظام می‌خواهد و نظام‌دادن بدون تشکیل حکومت ممکن نیست. دین یا باید از دنیا و مافیها بگذرد و پیروان خود را به آسمان و عرش الهی ببرد و آنها را از زندگی زمینی از همان روزی که شهادتین می‌گویند، برهاند و یا اگر بخواهد ـ و حتما می‌خواهد ـ از مسیر دنیا به آخرت و خدا برساند، باید به همه لوازم آن تن دهد و دنیای مردم متدین را در اختیار قیصر و کسری نگذارد؛ چنان که پیامبر اکرم[18] چنین کرد و برای بعد از رحلت جانگداز خود نیز علی[19] را برگزید و به امامت استمرار بخشید و همین، رمز کمال دین و تمام نعمت بود که در روز عید غدیر خم به مردم اعلام شد و اسلام توأم با حکومت و امامت، به پایه و مرحله‌ای رسید که مرضی خدا باشد و بتواند در بستر زمان جاویدان شود.

گرفتن حکومت از دین، به بهانه اینکه دین، اخروی و خدایی است، به معنای ابتر کردن دین است. اتفاقا دین اخروی و خدایی بیش از دین دنیوی، حکومت‌طلب است. دین دنیوی ممکن است به این اندازه قانع شود که رفاه نسبی برای انسان کافی است و لزومی ندارد که خود را برای اصلاحات اجتماعی و فرهنگی به زحمت بیندازد ولی دین اخروی و خدایی، اصلاح آخرت و تقرب به خدا را بدون اصلاح همه جانبه دنیا ناممکن می‌داند؛ اینجاست که حکومت در متن دین اخروی قرار می‌گیرد و نه در متن دین دنیوی ◆

**پی‌نوشت‌ها:**


۱ - نهج‌البلاغه، خطبه ۲۰۳.
۲ - نهج‌البلاغه، حکمت ۱۳۱.
۳ - نهج‌البلاغه، خطبه ۱۵۱.
۴ - سفینة‌البحار، ماده «رهب».
۵ - سفینة البحار، ماده «ولی»، الکافی، ج ۲، ص ۱۸، الوسائل، ج ۱، ص ۷.
۶ - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۳۵.
۷ و ۸ - همان، ص ۳۶.
۹ - نهج‌البلاغه، حکمت ۳۳۷.
۱۰ - سفینة‌البحار، ماده «دعا».
۱۱ - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۳۷.
۱۲ - ۱۴ - همان، صص ۳۷ و ۳۸.
۱۵ - نهج‌البلاغه، خطبه ۴۰.
۱۶ - همان.
۱۷ - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، ص ۳۸.
۱۸ - نهج‌البلاغه، نامه ۵.
۱۹ - آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، صص ۳۹ و ۴۰.
۲۰ و ۲۱ - همان، ص ۴۰.